

جان شاند

درست استدلال کردن

ترجمه‌ی

تورج قانونی



This is a Persian translation of
Arguing Well
By John Shand
Routledge, London and New York, 2001
Translated by Tooraj Ghānooni
Āgāh Publishing House, Tehran, 2016
info@agahbookshop.ir

سرشناسه: شاند، جان، ۱۹۵۶ م. Shand, John
عنوان: م. پدیدآور: درست استدلال کردن / جان شاند؛ ترجمه‌ی تورج قانونی.
مشخصات نشر: تهران: نشر آگاه، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۱۶۲ ص.
شابک: ۳-۳۵۹-۴۱۶-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Arguing Well, 2000
موضوع: استدلال
شناسه‌ی افزوده: قانونی، تورج، ۱۳۴۱ - مترجم
رده‌بندی: کنگره ۱۳۹۵ / ۴۲۲ / ۷۷ / BC
رده‌بندی دیگری: ۱۶۸
شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی: ۴۲۱۱۶۱۷



جان شاند

درست استدلال کردن

ترجمه‌ی تورج قانونی

چاپ یکم ترجمه‌ی فارسی: پاییز ۱۳۹۵، آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: دفتر نشر آگاه

(ویرایش صوری و صفحه‌آرایی: نسreen اسدی، ناظر چاپ: هومن بخشی)

طراح جلد: محمودرضا لطیفی

چاپ و صحافی: فرهنگ‌بان

شمارگان: ۵۵۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

انتشارات آگاه

خیابان انقلاب، شماره‌ی ۱۳۴۰، تهران ۱۳۱۴۶

فروش اینترنتی: www.agahbookshop.ir

قیمت: ۱۱,۰۰۰ تومان

فهرست

۹	دیباچه مترجم
۱۷	یادداشت ناشران و ناشر
۱۹	پیش‌گفتار نویسنده
۲۱	مقدمه
۲۵	۱ مبنای عقلی
۵۱	۲ استدلال‌ها
۷۷	۳ چگونه استدلال عقیم می‌شود
۸۷	۴ تعاریف
۱۰۳	۵ منطق نمادین پایه
۱۴۱	۶ فهم استدلال کافی نیست
۱۵۹	برای مطالعه‌ی بیش‌تر

دیباچه‌ی مترجم

همه کم‌وبیش با استدلال بران آشنایند و هر کس به نوعی آن را آزموده است، چه درست و چه نادرست. می‌توان خود را ملزم به استدلال ندانست، شاید بتوان بدون آن گذران کرد، اما نمی‌توان پرسید و استدلال نخواست. پرسش و استدلال رابطه‌ی تنگاتنگی با هم دارند. چیست «پرسش» مهم نیست شاید از این رو که هرگز نمی‌توان ماهیت پرسش را دانست. پرسش از این‌که «پرسش چیست» پرسش از پرسش است. در چنین پرسشی پرسش‌گر ناخواسته هم از پرسش و هم از خود پرسش می‌کند به این ترتیب او در وضعی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند خود را جدا از نفس پرسش و پرسش را جدا از پرسش تصور کند. او به بیرون ناظر نیست بلکه به درون ناظر است. چنین پرسشی اگر خلاف عرف است به این دلیل است که پرسش به راه ناظر به چیزی غیر از خود است. ما همواره به بیرون ناظر هستیم و به نفس ما چیزی را نشانه می‌رود. اما وقتی به درون نظر می‌کنیم و از خود پرسش می‌کنیم دو چیز از پرسش روی می‌گرداند و استعلایی می‌شود یکی منی است که می‌پرسد، من استعلایی، و دیگری سؤال از خود پرسش است، پرسش استعلایی. سؤال از این‌که سؤال چیست بی‌معنا به نظر می‌رسد، اما سؤال از این‌که سؤال درباره‌ی چیست، این‌که پرسش درباره‌ی چیست و یا

معطوف به چه چیزی است بامعناست و شاید لزومی به بیان معنای آن، آنچه در این میان نقش واسطه دارد و شرط معنای سؤال است، نباشد. کسی که می پرسد از چه می پرسد و به دنبال چه می گردد؟ هر پاسخی که به این پرسش بدهیم مبتنی بر پیش فرضی است و همان پیش فرض است که پرسش و استدلال را هم سو می کند. این امر نشان از آن دارد که ساختار وجودی ما با آن سرشته شده است.

پیش از آن که بدانیم استدلال درست چیست لازم است بدانیم استدلال چیست. اگر ندانیم استدلال چیست ممکن است از نتیجه‌ی هر بحثی ناخبر بماند شویم. اما برای دانستن چیستی استدلال لازم است بدانیم درستی چیست. این پرسش را باید در نظر بگیریم که شاید به واقع نتوانیم بین درستی و چیستی استدلال تمایزی دقیق بگذاریم زیرا خود این امر گویی ما را ملزم به یک سیر عقلی می کند که همان استدلال کردن است که، به نوعی، بازگشت درستی به استدلال است.

نمی توانیم هر قولی را درست بدانیم زیرا «درستی آنجا معنا دارد که نادرستی را نفی کند» نمی توان در خالی به تأمل می نشینیم دم به دم دغدغه‌ی این را داشته باشیم که اقوال مان مناسب خود را با قول حکیمی از دست بدهد شاید از این رو که اقوال خود را درست می دانیم و شاید صلاح در این می دانیم که در آغاز بحث در تعلیق حکم به سر ببریم تا بتوانیم مقدمات را برای کسی که در مقابل ماست تنظیم کنیم و خود و دیگری را به سوی مقصدی که بعضاً معلوم است سوق دهیم. نمی توانیم بدون این که گرفتار تناقض شویم همه اقوال را نادرست بدانیم؛ زیرا همه‌ی اقوال نادرست اند خود حکمی است متناقض با خود. «همه‌ی اقوال نادرست اند» هم چون «همه‌ی اقوال درست اند» امری نامعقول است. اولی ما را به تناقض می اندازد و دومی درستی را نفی می کند زیرا چنان که اشاره کردیم درستی آنجا معنا دارد که بتواند نادرستی را نفی کند. «این که نباید

تناقض گفت معلوم است اما این که چرا نباید تناقض گفت معلوم نیست. ساختار وجودی ما به گونه ای است که نمی توان تناقض گفت. حتی نظام های فلسفی مثل هگل نیز در نهایت ملزم هستند صحت نظام خود را با توسل به اصل تناقض اثبات کنند، چنین چیزی نفی آرمانی است که سنگ بنای آن مبتنی بر نفی اصل تناقض است. از طرف دیگر درستی نیز امری نیست که بتوان آن را متفی دانست. نه پارمنیدس و نه گرگیاس هیچ کدام راستی در پی نفی درستی نبودند. نمی توان از تناقض سخن گفت و درستی را از آن منفک کرد. درستی به همان اندازه به اصل تناقض وابسته است که نادرستی به راستی وابسته است. ما به همان اندازه ملزم به قبول درستی هستیم در ملزم به قبول اصل تناقض ایم. نفی این دو، نفی تعقل و ربط امور به هم است. ما توانیم با تألیف این دو به حکمی شرطی برسیم و بگوییم «اگر حکم من درست است پس هر حکمی غیر از آن نادرست است» و دلیل آن را این ذکر کنیم که حقیقت تردد قبول نمی کند؛ اما قبول چنین حکمی، هر چند معقول است، ممکن است ناخواسته ما را به آن سو برد که بر درستی حکم خود تحکم ورزیم. در برابر هر فکری که اقوال و احکام ما را به مخاطره اندازد یا آن را از اساس نفی کند چپه بگیریم و وسعت نظر خود را از دست بدهیم.

کسی که استدلال می کند همواره به وجه عقلی امور ناظر است. او به نحو صریح پذیرفته است که امور رابطه و پیوندی با هم دارند. او به روح باور دارد حقیقتی که برای دیگری عیان می کند مجهول نیست، با آن با دنبال کردن دلیل و بینه ای که او ارائه می دهد معلوم می شود. کسی که پرسش می کند به نحو ضمنی می پذیرد که امور با هم رابطه و پیوندی دارند؛ به وضوح بیان می کند که پرسش او از آنجا شکل گرفته است که در برابر مجهولی ایستاده است، مجهولی که به ظاهر مناسبتی با آن پیوندی که برای امور قائل است ندارد. پرسش و استدلال لازم و ملزوم هم هستند.

هرجا پرسشی است ورای آن استدلالی ملحوظ است. همین که می‌پرسیم به وجهی می‌گوییم امور واقع رابطه‌ای با هم دارند و می‌خواهیم بدانیم امر مورد پرسش در این میان در کجا قرار می‌گیرد. از این رو مجهول است که نمی‌توانیم ربط و مناسبت آن را با سایر امور درک کنیم. وقتی این رابطه کشف شد پرسش به وجهی تمام می‌شود؛ اما به وجهی دیگر پرسشی بگر شروع می‌شود. پرسش‌ها با پاسخ‌های آن‌ها در طول یکدیگر قرار می‌گیرند بدون این که لازم باشد برای این سیر حد یقفی قائل شد و کار را تمام کرد. هر پرسشی حاکی از مجهولی است و آدمی نیازمند مجهول است. هر مجهولی ما را وامی‌دارد تا از معلوم به مجهول حرکت کنیم و از مجهول به معلوم برگردیم و این دو سیر را منطبق بر هم کنیم و از یک وضع سردرآوریم. در وضعیت نخست مجهول یا مطلوب به واسطه‌ی معلوم یا امور معلوم به نتیجه تبدیل می‌شود. مطلوب معلوم شده دیگر مجهولی نیست که پیش از آن مطلوب بوده است، بلکه نتیجه‌ای است معلوم. تنها به واسطه‌ی چنین نتیجه‌ی معلومی هم چون معلوم پیش از آن، مقدمه، نتیجه آماده و مستعد قرار گرفتن در سیر دیگری به عنوان امر معلوم خواهد بود تا منجر به معلوم شدن مطلوب، معلوم، دیگر شود. در وضعیت دوم، در سیر معکوس، مطلوب معلوم شد، اما است تا آزموده شود و تبصره‌های دیگری بسازد، حدود خود را نسبت به سائل دیگر، خصوصاً با توجه به مقدمات، امر معلوم، به درستی مشخص را از خود رفع تعمیم‌های ناروا و توصیفات بی‌وجه کند. انطباق این دو سیر بر هم است که به راستی مشخص می‌کند ما در حقیقت به چه رسیده‌ایم یا مقدمات به راستی دلالت بر چه می‌کنند. این رفتن و بازگشتن به ما امکان می‌دهد تا دقیق‌تر به عقل و مهم‌ترین نقش آن، که استدلال کردن است، بنگریم. اگر نخواهیم به تقسیمات عقل پردازیم و دغدغه‌ی این را داشته باشیم که روی سخن در نهایت جانب چه نظامی را بگیرد و ما را به چه چالشی

بکشاند، باید بگوییم عقل استدلالی همواره یک نقطه‌ی شروع و یک نقطه‌ی پایانی دارد. چنین عقلی در بین این دو نقطه در گذر است. امر معلوم چون معلوم است و به پرسش در نمی‌آید در ابتدا قرار می‌گیرد و امر مجهول چون مجهول است و می‌تواند به پرسش درآید در پایان این سیر قرار دارد و به محض این‌که معلوم شود از وضع مجهول خارج می‌شود همین‌که مجهول می‌تواند به پرسش درآید حاکی از این است که مراد مهورا مطلق نیست، زیرا مجهول مطلق به پرسش در نمی‌آید. استدلال در بین این دو نقطه معنا دارد، سیر عقل بین این دو نقطه ممکن است. لازمه‌ی استدلال که فعالیت اصلی عقل است، این است که از جریان نایستد و سیر خود را از آنچه به وجهی معلوم است به وجهی دیگر از آنچه نامعلوم است گذر کند. این امر لازمه‌ی تأمل و تفکر است. به این ترتیب می‌توانیم بگوییم پرسش چیز درست و چه چیزی نادرست است.

اما درستی هنگامی که به عنوان یک ایده در نظر قرار گیرد همواره نادرستی را نفی می‌کند و به همین دلیل است که صورتی مطلق به خود می‌گیرد و خارج از مناسبات اشیا و روابط فی مابین موجودات قرار می‌گیرد بدون این‌که لازمه‌ی فهم آن وجود نادرستی باشد. نادرستی با درستی شناخته می‌شود زیرا نادرستی فقدان درستی است بدون این‌که درستی به نادرستی قابل بازگشت باشد؛ اما وقتی به صورت یک حکم باشد، عنوان نتیجه‌ای که با مقدمات درست و استدلال معتبر منتج می‌شود، به نادرستی ظهور می‌رسد دیگر نمی‌تواند به عنوان حد نهایی درستی خارج از مناسبات اشیا و روابط موجودات قرار گیرد. در این صورت است که درستی نسبی می‌شود. اگر بپذیریم امور با هم ربط دارند و اثبات کردن یعنی ربط‌دادن، پس حکمی درست است که مناسبت و ربط آن با اشیا و موجودات معلوم شده باشد و این به معنای فرض وحدت اشیا و موجودات با هم در یک مجموعه یا مجموعه‌هایی به هم پیوسته است؛ اما می‌توان از این فراتر رفت